

# گفت‌وگو با عباس ولی: آغاز بحران حاکمیت و پایان اصلاح‌طلبی

## امین درودگر

دکتر عباس ولی، نظریه‌پرداز سیاسی و اجتماعی و استاد دانشگاه است که تمرکز ویژه‌ای بر نظریه سیاسی معاصر و سیاست خاورمیانه دارد. او که زاده مهاباد است، نوشته‌های بسیاری درباره کردستان تألیف کرده و از آثار او می‌توان به «ایران پیشاکاپیتالیستی: یک تاریخ نظری» و «مدرنیته و بی‌دولتان: مسئله کرد در ایران» اشاره کرد.

ایران روزانه شاهد تعمیق بحران از چندین طرف است: اعتراض‌های کارگری و اجتماعی گوناگون، افزایش تنش در روابط خارجه و بازگشت تحریم‌ها، بحران اقتصادی و تورم فزاینده، تلاش‌های نومیدانه برخی گروه‌های سیاسی برای یک‌دست‌کردن حاکمیت. در گفت‌وگوی زیر، از عباس ولی درباره وضعیت بحرانی ایران پرسیدیم و جنبش‌های مبارزاتی مختلف در کشور.

برداشت اپوزیسیون ایران از دموکراسی بچه‌گانه است. آنها تصور می‌کنند که دموکراسی تنها شکل حکومت است. اما دموکراسی شکل حکومت نیست، بلکه ماهیت قدرت است. به عبارت دیگر، این ماهیت قدرت است که باید دموکراتیک باشد.

عباس ولی وضعیت کنونی ایران را با مفهوم «بحران حاکمیت» تعریف می‌کند: یعنی زمانی که قدرت دیگر ابزارها و سازوکارهای ضروری برای استقرار سلطه را در دست ندارد. به عبارت دیگر، قدرت جمهوری اسلامی دیگر به سلطه سیاسی آن ترجمه نمی‌شود. درست به همین دلیل، به زعم ولی، قانون نیز در بحران حاکمیت دیگر مشروعیتی ندارد و رونمای قانونی قبلی از کار می‌افتد. نتیجه چنین وضعیتی برای حاکمیت، اعمال زور عریان به جای توسل به مشروعیت قانون است. از این رو ولی هشدار می‌دهد «شاید کسی که در آینده در این حکومت بر سر کار می‌آید، لباس نظامی بر تن نداشته باشد، اما حتماً خصلت نظامی خواهد داشت».

عباس ولی همین مسئله را دلیل پایان دوران اصلاح‌طلبی می‌داند؛ چرا که حدود گفتار آن را قانون اساسی و پیروی آن، اصل ولایت فقیه تعیین می‌کنند. او اما نسبت به اپوزیسیون خارج از ایران نیز خوشبین نیست و فقر نظری در میان گروه‌های مختلف اپوزیسیون را عامل فهم «بچه‌گانه» آنها از دموکراسی، فهمی بر مبنای اجماع می‌داند. برای عباس ولی دموکراسی نه شکل حکومت که ماهیت قدرت است و باید بر اساس یک پلورالیسم ناب بنا شود. این گفت‌وگو را در ادامه می‌خوانید.

پرسش: اجازه می‌خواهم که از یک سوال کلی شروع کنم. با توجه به شرایط کنونی ایران، آیا تنها با «بحران سیاسی» طرف هستیم که به گفته بسیاری از گروه‌های اپوزیسیون، می‌توان آن را در عبارت «مردم در برابر حکومت» خلاصه کرد؟ یا «بحران

اجتماعی» هم در کار است و «مردم» به معنای این کل همگون و یکپارچه واقعاً وجود ندارد و شکاف‌هایی و اختلاف‌های داخل آن هم بخشی از بحران هستند؟

پاسخ: به نظر من بحرانی که الان ایران با آن روبرو است، مرحله‌ی جدیدی از یک پروسه است. من با عنوان «بحران حاکمیت» از آن نام می‌برم که مرحله‌ی پس از «بحران مشروعیت» است.

قبل از بحران حاکمیت، ایران با بحران مشروعیت دست و پنجه نرم می‌کرد. در این مرحله از بحران دیدیم که ایدئولوژی مسلط رژیم، قدرت ایدئولوژیک سازمان‌دادن و تأثیرگذاری بر جامعه، و بسیج جامعه به سمت هدف مورد نظرش را از دست داده بود. اصلاح‌طلبان به خوبی این نکته را درک کردند. و هدف پروژه اصلاح‌طلبی، توقف توسعه بحران در همین مرحله بحران مشروعیت و یافتن چاره‌ای برای آن بود. اما دیدیم که چاره‌ای برای بحران مشروعیت پیدا نشد و به نظر من، اعتراض‌های ۱۳۸۸ پس از انتخابات ریاست‌جمهوری از این منظر یک نقطه‌ی عطف بود. ما با آن اعتراض‌ها به عمق و مرحله‌ی جدیدی از بحران وارد شدیم که همان «بحران حاکمیت» است.

اما چرا اصلاح‌طلبان موفق نشدند؟ جمعی معتقدند که اصلاح‌طلبان به سوی رژیم رفتند، با رژیم همکاری کردند، به آرمان‌های اصلاح‌طلبی خیانت کردند. همه‌ی اینها به جای خود. اما مسأله‌ی اصلی این است: آیا پروژه‌ی اصلاح‌طلبی اصلاً توان آن را داشت که بحران مشروعیت را حل کند؟ به نظر من، نه. عملکرد اصلاح‌طلبان همواره در چارچوبی گفتمانی صورت گرفته که حدود و ثغور این چارچوب گفتمانی را مفهوم «ولایت فقیه» تعیین می‌کند و اصلاح‌طلبان هرگز نتوانستند مرزهای عملی و گفتمانی این چارچوب را بشکنند و از آن فراتر روند. آنها مرتب می‌گفتند «قانون اساسی»، «قانون اساسی». اما قانون اساسی در واقع سند قانونی ولایت فقیه است که این مفهوم را مرحله‌به‌مرحله کدبندی می‌کند و قدرت وابسته به آن را نشان می‌دهد. بنابراین، در خرداد ۱۳۸۸ چنین گفتمانی از بین رفت و وارد مرحله بحران حاکمیت شدیم.

باید تأکید کنم که مقصود من از «بحران» آن چیزی نیست که در ادبیات ایران متداول است. منظور من از بحران، حالت غیرعادی یا ابن‌نورمال نیست. بحران حاکمیت را باید بحران قدرت حاکم فهمید. هدف قدرت سیاسی تبدیل قدرت (power) به «سلطه» (dominion) است، و زمانی که قدرت به سلطه تبدیل نمی‌شود، یعنی حاکم ابزارها و وسایل انجام این تبدیل را دیگر در اختیار ندارد، بحران حاکمیت بروز می‌کند. ما اکنون در ایران شرایطی را می‌بینیم که حکومت در ظاهر تمام اهرم‌های قدرت را در دست دارد، اما نمی‌تواند اهرم‌های قدرت را چنان به کار ببرد که این قدرت را به سلطه‌ی سیاسی بدل کند.

پس مسئله اساسی بحران حاکمیت ناتوانی در انجام این تبدیل است. اما اینکه آیا بحران سیاسی است یا اقتصادی؟ پاسخ این سوال را باید در معنای «حاکمیت» جست. حاکمیت هرگز از مدیریت اقتصاد ملی جدا نیست، پس بحران حاکمیت همواره جنبه اقتصادی دارد. حاکمیت هرگز از نحوه و روش کاربرد خشونت سیاسی جدا نیست زیرا انحصار آن را در دست دارد؛ پس بحران حاکمیت از بحران سیاسی جدا نیست. به این منوال، بحران حاکمیت هم جنبه سیاسی دارد، هم اقتصادی، هم فرهنگی، .... یعنی همه آن کلیتی که قدرت را می‌سازد درگیر بحران است؛ قدرتی که با مفهوم ولایت فقیه در جامعه نمادین می‌شود. بنابراین، به نظرم

اینکه بگوییم بحران سیاسی است، اقتصادی است یا چیزی دیگر، مسأله‌ای را حل نمی‌کند. ما با بحران کلی در رژیم رویارو هستیم.

یک بار دیگر به مسأله نمودهای بحران بازگردیم. اینجا می‌خواهم به مسأله‌ای روش‌شناختی اشاره کنم. به نظرم بحران یک مقطع (conjunction) است. ما نباید مختصات و ویژگی این بحران به مثابه‌ی مقطع را از یک پروسه نتیجه بگیریم. درست است که این مقطع یک برش از آن پروسه است، اما توجه به اینکه چرا در چنین شرایطی این برش خاص به وجود آمده، بسیار مهم است. باید این مسئله را توضیح بدهیم و در نظر بگیریم که چگونگی به وجود آمدن این برش را نمی‌توان از سیر پروسه نتیجه گرفت.

آن‌طور که من می‌بینم، گرایش بسیاری از تحلیلگران ایرانی در داخل و خارج این است که بحران یا مقطع کنونی را با نوعی تاریخ‌گرایی (historicism) توضیح بدهند. این کار به نظر من درست نیست. مشکل اصلی تحلیل‌های تاریخ‌گرایانه آن است که همواره گذشته را با آنچه در حال وجود دارد، یعنی با رویکردی واپس‌گرایانه (retrospectively) توضیح می‌دهند و به فرافکنی حال بر گذشته می‌پردازند. پس گذشته‌ای که این دست تحلیل‌ها در نظر می‌گیرند، گذشته‌ای است که ما با فرضیات کنونی می‌فهمیم، و نه گذشته‌ای که واقعاً اتفاق افتاده است. به باور من، نباید برای فهمیدن بحران کنونی بپرسیم که این پروسه طی چه سال چه طور پیش رفت. مسأله‌ی اصلی این است که چه طور این پروسه‌ی چهل‌ساله از هم شکافت و این مقطع یا بحران بدین شکل، یعنی ابتدا به شکل بحران مشروعیت و سپس بحران حاکمیت، خود را نشان داد.

وقتی با بحران حاکمیت طرف هستیم، دو مسئله کلی وجود دارد. قدرت معمولاً به صورت قانونی خود را اعمال می‌کند، اما در عصر بحران حاکمیت، قانون — یا در واقع رובنای قانونی‌ای که در جمهوری اسلامی وجود داشت — تأثیرش را از دست می‌دهد و آنچه می‌تواند موثر باشد، قدرت و خشونت پس‌قانون است؛ یعنی خشونت عریان ضامن اجرای قانون مستقیماً اعمال می‌شود. پس مسئله اول این است که قدرت عریان ضامن قانون تا چه حد می‌تواند سلطه را دوباره برقرار کند؟ برای پاسخ به این سوال، باید فهمید نیروهای اپوزیسیون چه هستند و چه توانی دارند؟ چه مخالفان در مردم داخل، چه اپوزیسیون خارج از ایران.

مسئله دوم، مسئله اجتماعی است. این بحران قطعاً جنبه‌های اجتماعی عمیق دارد. وقتی می‌گوییم یکی از کارهای حاکمیت مدیریت اقتصاد ملی است و در شرایط بحران این مدیریت شکست می‌خورد، پس بحران جنبه اقتصادی بارزی دارد. این جنبه اقتصادی در این مقطع کشمکش طبقاتی را به نحو چشمگیری تشدید خواهد کرد.

اما به نظر من آنچه تعیین‌کننده خواهد بود، برآمد نیروهای سیاسی در مقطع کنونی است. هرچند شرایط سیاسی و اجتماعی قطعاً تعیین‌کننده هستند، اما عامل فراتعیین‌کننده در مقطع کنونی برآمد نیروهای سیاسی است. باید منتظر مناسبات سیاسی خاصی بین این نیروها در یک لحظه تعیین‌کننده باشیم. در شرایط فعلی، فشارهایی که از خارج بر ایران وارد می‌شوند، بسیار مهم است. این فشارها باعث شده است که سیاست داخلی ایران به صورت ضمیمه‌ای از سیاست خارجی آن درآید. همواره می‌گویند که سیاست خارجی ادامه منطقی سیاست داخلی است، اما اکنون در ایران وضعیت به خاطر فشارهای خارجی، به ویژه پس از خروج

آمریکا از برجام به نحوی است که آرایش نیروها در سیاست داخلی تا حد بسیاری تحت تأثیر شرایط تعیین‌کننده خارجی هستند.

در این مقطع ویژه بحرانی، باید چندین نیروی مخالف حاکمیت را تشخیص داد: نیروهای طبقاتی، نیروهای جنسیتی (به ویژه زنان)، نیروهای اتنیکی و مذهبی‌های غیرشیعی، و ... اگر بخواهیم به شکلی تئوریک مشخص کنیم که چه نیروهایی تا چه حدی و به شکلی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی قرار گرفته اند، ابتدا باید مشخص کنیم که هویت قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی چیست و مشکل این هویت در پروسه تبدیل قدرت سیاسی به سلطه سیاسی چیست و چگونه نیروهای اپوزیسیون در برابر آن مقاومت و مخالفت می‌کنند؟

برای نمونه، مسأله شیعه و سنی را در نظر بگیرید. در شرایط فعلی، این مشکل ایران بسیار برجسته شده است. حکومت مسأله اجتماع‌های سنی را مشخصاً به تعریف خود از «امنیت ملی» ربط می‌داد و اکنون به واسطه‌ی فشارهای خارجی به دغدغه‌ی امنیتی بزرگی بدل شده. چرا این طور شده؟ زیرا تعبیری که حکومت از هویت خود (شیعه فارس) می‌کند، مبنای اصلی تعریف امنیت ملی و سیاست مشترک ملی از نظر حکومت است. اهمیت یافتن مخالفت زنان و گروه‌های اتنیکی را نیز باید به همین معنا فهمید.

**پرسش:** از آنجا که چنین مسئله‌های چندتعیینی و همزمان اتنیکی، طبقاتی، جنسیتی و ... هستند، آیا خطر آن وجود دارد که در جنبش‌های اعتراضی، جنبه‌ی اتنیکی یا هر شکلی از هویت بر دیگر جنبه‌ها غلبه کند؟

*پاسخ:* به نظر من خیر، چنین اتفاقی نخواهد افتاد. آنچه به لحاظ استراتژیک بسیار مهم است و به نظرم نقش تعیین‌کننده‌ای خواهد داشت، همین مسئله است. بحران کنونی تمام این مسئله‌های اتنیکی و هویتی را به هم گره زده است. در ایران بسیاری از اجتماع‌های اتنیکی، اجتماع‌های مذهبی غیرشیعی نیز هستند. در این مناطق، همچون کردستان، بلوچستان و ترکمن‌صحرا، اپوزیسیون مذهبی و اپوزیسیون اتنیکی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند.

در سال‌های گذشته، یکی از سیاست‌های دولت این بود که اپوزیسیون اتنیکی را تضعیف و اپوزیسیون مذهبی را تقویت کند، که نتیجه‌اش دیدیم بروز سلفی‌گری در کردستان ایران بود. اما اکنون که در شرایط بحران حاکمیت قرار داریم، گره‌خوردن این هویت‌ها خطر بسیار جدی‌ای برای حاکمیت ایجاد خواهد کرد.

**پرسش:** باز می‌گردم به این نکته که اشاره کردید بحران حاکمیت از ۸۸ شروع شده. بعضی‌ها به این اشاره می‌کنند که نخستین بار شعار علیه رهبری در ۸۸ به یک شعار اعتراضی بدل شد و در دی ۹۶، اعتراض‌های سال پیش از همان ابتدا سر داده شد. از سوی دیگر، یکی از نکته‌هایی که در مورد اعتراض‌های دی ۹۶ به آن اشاره می‌شود، آغاز آنها از «حاشیه» است. بر خلاف اعتراض‌های ۸۸، اعتراض‌ها چند روز پس از آغاز آن به تهران رسید. برخی هم به تفاوت بین خاستگاه طبقاتی بین اعتراض‌های ۸۸ و ۹۶ اشاره می‌کنند. آیا این تفاوت تأییدگر همان بحران حاکمیت است که می‌گویید؟ اگر در دی ۹۶ کسانی به خیابان‌ها

ریختند که حکومت با واژه «مستضعفین» به آنها اشاره می‌کرد و آنها را پایگاه اجتماعی اصلی خودش معرفی می‌کرد، آیا این نشانه عمیق‌تر شدن بحران حاکمیت است؟

پرسش بعدی‌ام به همان اعتراض‌های اتنیکی و مذهبی که می‌گویید باز می‌گردد. اگر تفاوت‌های اتنیکی و مذهبی را اختلاف یا شکاف اجتماعی بفهمیم، آیا اعتراض‌های اتنیکی و مذهبی می‌تواند این شکاف‌ها را باریک‌تر و ترمیم‌شان کند، یا اینکه این اختلاف‌ها می‌توانند تشدید شوند و به نقطه‌ی خطرناکی برسند؟

و یک پرسش دیگر هم اینجا با توجه به پاسخ جمهوری اسلامی به این دست اعتراض‌ها و سخنانی که شما بیشتر گفتید، پیش می‌آید. اشاره کردید که با بحران حاکمیت قانون تأثیرش را از دست می‌دهد و خشونت حافظ آن عریان‌تر اعمال می‌شود. آیا این واقعیت خطر بر سر کار آمدن یک حکومت نظامی را — چیزی که در ماه‌های اخیر شایعه‌اش بیشتر و بیشتر به گوش می‌رسد — تقویت می‌کند؟

پاسخ: درباره بخش نخست سوال. اساس بحران حاکمیت، یعنی بحران قدرت سیاسی، ناتوانی در تبدیل قدرت به سلطه سیاسی است. این بحران را نمی‌توان با بازسازی مشروعیت نظام حل کرد. به همین خاطر نیز به درستی می‌گویند که دوره اصلاح‌طلبی سر آمده است. هدف اصلاح‌طلبان بازسازی این مشروعیت ریزش‌کرده است. اما این ریزش تبعات وسیعتری دارد، با ریزش مشروعیت رژیم و کاهش فاحش نفوذ ایدئولوژیک آن، مرز بین قدرت (power) و خشونت (violence) سیاسی، نظامی و امنیتی از بین می‌رود، این دو درهم می‌آمیزند و از نظر قانونی غیرقابل تشخیص هستند. به همین دلیل است که من معتقدم ابعاد بحران کنون چنان وسیع و عمیق است که نمی‌توان آن را با بازسازی مشروعیت رژیم حل کرد. کوشش‌هایی همچون به میان آوردن خاتمی، یکدست‌کردن رژیم با نزدیک‌تر شدن اصلاح‌طلبان به اصول‌گرایان، یا بازی‌های اصول‌گرایانه‌ی آقای روحانی با تهدید آمریکایا، یا نامه آقای سلیمانی، «سرباز رئیس‌جمهور» که هلمن‌مبارز سر دهد و بگوید در میدان با من طرف هستید — همه و همه سقوط ارزشی گفتمان سیاسی در ایران و سقوط مبانی فرهنگ سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی را نشان می‌دهند. یا در واقع نشان می‌دهند که فرهنگ سیاسی در ایران تا چه حد تنزل کرده است. این «هل من مبارزطلبی» اخیر و نزول فرهنگ سیاسی از سوی دیگر بیان می‌کند که ایدئولوژی رژیم دیگر قدرت تجهیز و بسیج جامعه، قدرت سازمان‌دادن و اقناع جامعه را از دست داده است. و این مشکل را نمی‌توان با اصلاح‌طلبی حل کرد.

همین‌جا به بخش آخر سوال درباره امکان بر سر کار آمدن حکومت نظامی پاسخ دهم. شاید کسی که در آینده در این حکومت بر سر کار می‌آید، لباس نظامی بر تن نداشته باشد، اما حتماً خصلت نظامی خواهد داشت. اکنون که گزینه بازسازی ایدئولوژیک رژیم، یعنی بازسازی مشروعیت آن کنار رفته است، تنها حکومتی می‌تواند برای جمهوری اسلامی یک ثبات موقتی — زیرا درازمدت نخواهد بود و فشارها از داخل و جامعه بسیار زیاد است — ایجاد کند و بازسازی موقتی سلطه سیاسی را به همراه بیاورد که خصلتی نظامی داشته باشد. زیرا قدرت دیگر باید عریان اعمال شود تا سلطه بازسازی شود.

و حالا بخش دوم سوال که به مسئله قومی و مذهبی غیرشیعی باز می‌گشت و به دیگر اجتماع‌هایی که در «حاشیه» مرکز شیعه‌فارس حکومت هستند.

می‌توان گفت که شاید در این تنش‌ها خطر نیز نهفته باشد. اما مسئله کلیدی این است: تا چه حد اپوزیسیون‌ای که ادعا می‌کند می‌تواند جای رژیم را بگیرد، قادر به برآوردن خواست‌های ملیت‌های ایران است. من نمی‌خواهم واژه قوم و قومی را که اخیراً بسیار متداول شده است بکار ببرم. قوم یعنی ملتی که فاقد قدرت سیاسی است. پس اپوزیسیون باید بتواند خواست‌های ملی و مذهبی اجتماع‌های حاشیه را در برنامه‌های خود مفصل‌بندی کند. این به باور من یک مسأله‌ی استراتژیک اساسی است.

متأسفانه به نظرم با تعبیرهای مکانیستی و عقب‌افتاده و از نظر تئوریک فقیری که در بین گروه‌های اپوزیسیون ایران از دموکراسی رواج دارد، امکان اقبال آنها به یک «پلورالیسم ناب» را ناچیز می‌دانم. پلورالیسم ناب و نوعی نه پلورالیسم کمی و تجربی که یک، دو، سه، ... می‌شمرد و می‌گوید «این هم هست، این یکی هم هست، و الخ». پلورالیسم ناب می‌تواند هویت ملی-اتنیک، هویت مذهبی و هویت فرهنگی اجتماع‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده را در خود بگنجاند. این پلورالیسم قادر است یک اپوزیسیون سراسری در ایران به وجود آورد، اما به شرطی که این اجتماع‌های حاشیه‌ای باور داشته باشند که پس از پایان مبارزه و رفتن این رژیم، مبارزه شان به خاطر هیچ نبوده است. یعنی آن زمان خواهند توانست به حق زبان مادری دست یابند، مسجدهای سنی‌ها را دیگر نخواهند بست، عروسی‌های کرد و بلوچ را دیگر منفجر نخواهند کرد و غیره.

من این قابلیت را در اپوزیسیون فعلی ایران نمی‌بینم. مشخصاً اپوزیسیون سلطنت‌طلب را در نظر بگیرید. پس از چهل سال مصیبتی که بر سر گفتار سلطنت‌طلبی و پیروان شاهنشاهی آمده، هنوز آنها قادر به فهم مطالبات داخل ایران نیستند.

مثلاً اعتصاب طولانی و بزرگ اخیر در شهرهای بانه و برخی دیگر شهرهای کردستان ایران را در نظر بگیرید. هنگام این اعتصاب، آقای رضا پهلوی در واکنش به آن نگفت که من برنامه‌ای درست می‌کنم که پاسخ‌گوی خواست‌های دیرینه شما باشد. او در عوض گفت من می‌آیم و کردستان را به یک منطقه توریستی تبدیل می‌کنم. وقتی این سخنان را شنیدیم، با خودم گفتم «سلطنت‌طلب‌ها از این چهل سال هیچ‌چیز نیاموخته‌اند». آنها نمی‌دانند که چرا در کردستان، بلوچستان، خوزستان مردم دست به اعتراض و مخالفت می‌زنند. مسئله صرفاً این نیست که مردم در کردستان فقیرترند، یا مثل، در بلوچستان فقر، حتی در قیاس با کردستان بیداد می‌کند. و راه‌حل نیز این نیست که توریست‌ها به این مناطق بروند و آنجا پول خرج کنند. این مردم می‌خواهند هویت‌شان قانوناً تثبیت شود. و رژیمی سر کار باشد که هویت آنها در قدرت اجرایی پس آن ابراز شده است. یعنی بتوانند بگویند «من هم بخشی از این سیستم هستم؛ اگرچه سنی‌ام، کردم، بلوچ‌ام، اما من هم می‌توانم به‌راحتی و به شکلی قانونی، بدون نیاز به انکار کردن هویت و زبانم، بگویم من هم شهروند ایران هستم». آقای رضا پهلوی این مسئله را درک نکرده.

**پرسش:** سوال آخر را در رابطه با همین بحث اپوزیسیون خارج از ایران می‌پرسم. همان طور که می‌دانید، ائتلافی به نام «شورای دموکراسی‌خواهان» تشکیل شده که از هر ملیت ایران نماینده‌ای آنجا حضور دارد، و در برنامه اصلی نمایندگان تمرکز بر فدرالیسم است. نشست‌های اخیر این شورا در واشنگتن و کلن از اتحادهای غریب بین گروه‌های سابقاً بسیار متفاوت حکایت دارد. با در نظر داشتن اینکه

دیگر گروه‌های اپوزیسیون نیز درگیر مشکلات کمتری نیستند، آیا این ترکیبی که از اپوزیسیون‌های ملیت‌های حاشیه‌ای ایران به علاوه اپوزیسیون ملی‌گرا و ناسیونالیست شکل گرفته، اتحادی است که پایدار می‌ماند یا متزلزل است؟ آیا تمرکز بر صرف فدرالیسم و معرفی کردن شکاف اصلی به شکل شکاف هویتی ملیت‌ها به نظر شما کافی است؟ یا چه راهکارهای دیگری باید در برنامه ائتلافی از اپوزیسیون وجود داشته باشد؟ کدام اپوزیسیون و بر چه اساسی می‌تواند متحد شود؟

پاسخ: به نظر من فدرالیسم کافی نیست. آنچه که اپوزیسیون لازم دارد، یک گفتار مشترک دموکراتیک است. اما این گفتار باید بر اساس پذیرش یک مفهوم از دموکراسی باشد که «پلورالیسم ناب» را در خود می‌گنجاند. یعنی نوعی از پلورالیسم که هویت‌های متفاوت را می‌شناسد، بر آنها ارج می‌نهد، و از لحاظ قانونی برایشان امکانات دفاع و توسعه و رشد را به وجود می‌آورد.

در مورد فهم دموکراتیک این اتحاد در اپوزیسیون خارج به یک نمونه اشاره می‌کنم. من مقاله ای خواندم از نویسنده‌ای به نام [جلال] ایجاد [1]. نویسنده برای اینکه استدلال کند کردها در زمینه زبان مادری هیچ مشکلی ندارند، ۸ - ۱۰ کتابی که به کردی در جمهوری اسلامی منتشر شده، مثال می‌آورد و می‌گوید حقوق کردها رعایت شده است پس همه فارسی حرف بزنیم و به چاپ چندتا کتاب راضی باشیم. این به نظر من یعنی نویسنده مفهوم سیاست مدرن را به درستی درک نکرده است. مسئله زبان مادری و هویت ملی با چند عدد کتاب و چند سرود و آهنگ محلی حل نمی‌شود، این مسئله را باید به لحاظ قانونی تثبیت کرد. قدرت سیاسی شایسته‌ای که قرار است جای این رژیم را بگیرد، باید حافظ هویت‌ها باشد. اپوزیسیون باید بتواند حول چنین مفهومی از دموکراسی گرد هم آید.

این مردم می‌خواهند هویت‌شان قانوناً تثبیت شود. و رژیمی سر کار باشد که هویت آنها در قدرت اجرایی پس آن ابراز شده است. یعنی بتوانند بگویند «من هم بخشی از این سیستم هستم؛ اگرچه سنی‌ام، کردم، بلوچ‌ام، اما من هم می‌توانم به راحتی و به شکلی قانونی، بدون نیاز به انکار کردن هویت و زبانم، بگویم من هم شهروند ایران هستم». آقای رضا پهلوی این مسئله را درک نکرده.

در این چهل ساله کار تئوریک سیاسی در اپوزیسیون ایران بسیار کم و سطح آن بسیار نازل بوده. برای نمونه، باید به اپوزیسیون گوشزد کرد که اساس دموکراسی اجماع (consensus) نیست، بلکه اساس دموکراسی آنتاگونیسم است. مکانیزم‌هایی در کار است که آنتاگونیسم را به آگونیسم، یعنی تضاد را به تفارق تبدیل می‌کند. وقتی چنین مکانیسمی برقرار شود، می‌توانیم از یک گفتمان مشترک دموکراتیک صحبت کنیم. صرف گفتن اینکه ما بر مبنای اجماع کار می‌کنیم، درست همان‌طور که در انگلیس هم اجماع وجود دارد، کافی و درست نیست. در انگلیس هم اجماع در کار نیست، بلکه مکانیسم‌هایی وجود دارد که آنتاگونیسم یا تضاد سیاسی را به تفارق و فرقی تبدیل می‌کند تا آنگاه بتوان دست به معامله سیاسی زد. رأی‌گیری خود نوعی معامله سیاسی است. وگرنه این مسئله کاملاً درست است که ماهیت قدرت سیاسی، ماهیتی آنتاگونیستی و از جنس رابطه‌ی دوست و دشمن است. رابطه دوست و دشمن را می‌توان تعدیل کرد، نه اینکه دشمن را از بین برد. دشمن کسی است که اختلاف منافع دارد. اگر بتوانیم این مسئله اختلاف را به ترتیبی حل بکنیم، می‌توانیم تفاوت‌هایمان را بپذیریم. ابزارهای فکری اپوزیسیون برای

اینکه بتواند چنین بستری را برای یک اتحاد در بین ایرانیان از همه ملیتها، بین ساکنان ایران با همه تفاوتها ایجاد کند، در اختیار ندارد.

امروز اپوزیسیون به جای اینکه دنبال ایجاد این بستر و حل این مسئله باشد، منتظر است ببیند آقای پومپئو و آقای ترامپ چه می‌گویند، چه زمانی بالاخره موشکها به سمت ایران شلیک خواهند شد، یا چه زمانی آنقدر به داخل ایران پول می‌ریزند که همچون مدل ۲۸ مرداد، «قیام» صورت بگیرد. انکار نمی‌کنم که شاید چنین اتفاقاتی در آینده رخ بدهند، اما قطعاً نتیجه نه خوب خواهد بود و نه آن چیزی که می‌خواهیم.

یادداشت:

[1] جلال ایجاد، جامعه‌شناس ساکن پاریس. اخیراً از او مقاله‌ای در وبسایت «ایران گلوبال» با عنوان «فارسی، نه زبان تحمیلی بلکه زبان وحدت ملی» منتشر شده که احتمالاً اشاره عباس ولی به آن است.



خلاصه سخنان عباس  
ولی:

یک. وارد بحران  
حاکمیت شده ایم؛  
مرحله پس از بحران  
مشروعیت. اصلاح طلبان  
در دوران بحران  
مشروعیت جمهوری  
اسلامی ظهور کردند  
اما گفتار آنها  
توان پاسخگویی به  
بحران حاکمیت را  
ندارد.

دو. در دوران بحران  
حاکمیت، قانون  
کارکردش را از دست  
می‌دهد و حکومت برای  
بقا خشونت عریان  
اعمال می‌کند و دست  
به سرکوب آشکار  
می‌زند. در چنین  
شرایطی، دولت خصلتی  
نظامی خواهد یافت.

سه. بحران حاکمیت  
چندبعدی است: هم  
اقتصادی و طبقاتی  
است، هم سیاسی و  
اجتماعی. گروه‌های  
معترض نیز گوناگونند  
و اقلیت‌های ملی و  
مذهبی و جنسیتی و  
طبقات فرودست را در  
می‌گیرند. بنابراین  
نمی‌توان آن را تنها  
یک بحران سیاسی یا  
یک بحران اجتماعی

یا یک بحران اقتصادی فهمید.

چهار. در این مقطع خاص، بحران به نحوی است که فشار نیروهای خارجی در آن نقش مهمی ایفا می‌کند. در واقع، در ایران بر خلاف روند معمول سیاست داخلی به ضمیمه سیاست خارجی بدل شده است.

پنج. هرچند دوران اصلاح‌طلبان به پایان رسیده، اپوزیسیون خارج ایران نیز توان شکل‌دادن به یک گفتار دموکراتیک واقعی را ندارند. برای آنها، دموکراسی تنها به معنای شکل حکومت است، با اجماع یکی است و پلورالیسم در آن مفهومی کمی و عددی دارد.

شش. دموکراسی واقعی ماهیت قدرت است؛ قدرتی که در آن یک هویت بر هویت دیگر سلطه نمی‌افکند. این دموکراسی باید بر اساس پلورالیسم نابی باشد که سیاست را به مثابه‌ی محل اختلاف می‌فهمد و

اختلافها را پذیرا  
می‌شود و راهی برای  
محترم شمردن  
و انتگراسیون آنها  
بدون سرکوبشان  
می‌یابد.